

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب مراثی (بیاض شکل)

مولف متن .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر .... نوع خط نستعلیق تعداد سطر مختلف السطر

نام کاتب ....

موضوع ادبیات زبان فارسی عدد اوراق ٤٣

طول ١٤ عرض ٩ شماره عمومی ٣٣٦٢٣

وقفی / خریداری علی محمودی تاریخ وقف آذر ١٣٨٥

ملاحظات ....

بحمد محمد بع آ بع

و بزهرا بتول و به سبطین الرسول الهدا

بنا ساخ کی تر بحسن شافع محشر بحسین کشته خنجر

و بعابد و به باقر و جعفر و صادق بع

و بموسی کاظم و سلطان خراسان بع

و به تقی و نقی و جواد العسکری بع

و به مهدی و القائم حجة الله

بلبل

اجر ما را ای عزاداران شاه کربلا

ای الله ای محبان شهید کربلا

از کرم این عزاداریها را بنما قبول

جرم هر یک را ببخشائی و بزرگان شمول

جان ما را فدایت ای عزیز کردگار

دست ما بردامنت ای نور چشم مصطفی

با غم جزع عزادار ای خدای کردگار

حاجتش را کن روا حق رسول با جداد

حسینا وا حسینا حسینا وا حسینا

چون حسین شاه بی سر نباشد

مثل شمر بی دین ستمگر نباشد

هیچ مظلوم چون بشمل زبرا نباشد

کشته از تیغ و خنجر نباشد

در جهان خواهر مثل زینب نباشه

نا امید از برادر نباشد چون حسین شاه بی سر

مثل ثبت پیر نباشد

نوجوانان لب تشنه گشته

نوجوانی چو اکبر نباشد

حبیب حر شهید ....

چون حر نام آور ... با سبط پیغمبر

شد روبرو بر بست ... ره را بر آن سرور

چون

گفتا شه خوبان ... مقصودت ای حر چیست

گفتا در این وادی ... باید نمائی زیست

گفتا چنین آنشه ... برگو که حکم از کیست

گفت ابن مرجانه ... ای حجت داور

چون

گفتا زمن بگذر ... گفتا که معذورم

گفتا ببندم ره ... گفتا که مجبورم

گفتا که برگردم ... گفتا نه مقدورم

از عبیدالله ... آید خبر دیگر

ای حر نام آور ... بود تو خود یاور ... بر زاده حیدر

القصه بر آن شاه ... چون سد راه آمد

در جنبش از کوفه ... بیحد سپاه آمد

در کربلا یکسر ... بر قتل شه آمد

تا آنکه وارد شد ... شمر ستمگستر

ای حر

حر چون ... واقف از ... قصد لعینان شد

بر خویشتن لرزید ... حالش پریشان شد

بر اسب خود بنشست ... از قوم پنهان شد

نزد خیام شه ... آمد زغم مضطر

ای حر

آمد بزیر از اسب ... با قلب سوزانی

دستش بسر بنهاد ... با چشم گریانی

گفتا حر از عفو ... از راه احسانی

افتاده زیرم ... ای شاه بد لشا

اورا نوازش کرد   آن سرو خوبان
بگرفت از آن جنگ   با لشگر عدوان
با دست خود شمشیر   آمد سوی میدان
شد حمله در بر آن   اعدای دین کیشر

از هر نام آور   بر دل تیر جو بادر

جسم از زین افکند   تا خود ز زین افتاد
رو بر خیام شه   از دل کشید فریاد
آمد به بالینش   شاهنشه ایجاد
کن فتنه زادب   زین ماجرا بگذر

ورود به کربلا لشکر یا ابا عبدالله

سلطان مظلومان حسین   آن مظهر داور
آن سبط پیغمبر   آن زاده حیدر
از مکه رو در کربلا بنمود   آن سرور
با چشم پر گوهر   از گردش اختر
منزل بمنزل طی نمود آن شاه سبحانی   از عشق ربانی
در منزل اشراف گفت آن شاه یاور   آن نور یزدانی
با یاوران یکسر   سازید سر تا سر
ز آب روان پر مشکها   سازید از این منزل
فردا شود تا دل   مهمان شما داخل
پر مشکها ز آب روان   کردند از آن محضر
ز امر شه با فر   از اکبر و اصغر
در قادسیه چون رسیدند خیل جان بازان
شد بر ملک افغان ناگاه از یاران

الله اکبر شد بلند   ناگاه از آن لشکر
تا طارم اخضر   از صفحه اغبر

فرمود شاهنشاه دین تکبیر گفتن چیست
وقت اقامت نیست   هر چند حق با نیت

کردند عرض ای رکن دین   زین دشت ای رهبر
یک نخل در این بر   دیده این نخل منتظر

اسرار نخلستان شده   در این زمین پیدا
فرمود آن مولا   با چشم خون پالا

انا الیه راجعون   با دیده گریان تر
با چشم پر اختر   آن سبط پیغمبر

فرمود گوش مرکبان   زین سان باشد
گر در میان باشد   از لشکر کین باشد

ناگاه حر آمد در   با یک هزار عسکر
از تشنگی بی‌صبر   بر جانشان آذر
شه داد فرمان تا که   ایشان را کنند سیراب
با رعفت آن اصحاب   دادند به ایشان آب
سیراب گشتند زین شه   آن لشکر لئیم پر
فرمود آن سرور   ای حر نام آور
بر یاری ما آمدی   یا انکه بر جدال
حر گفت زبانم لال   ای شاه با اجلال
ابن زیادم کرده امر   آن شوم بداختر
گیرم ز تو افسر   یا بیعت ای سرور
فرمود شه بپند عزایت   مادرت در گور
کین سان شدی مأمور   حر گفت با صد شور

گردیگری از دین ببرد ل نام از مادر

از او نشم کینر از ناوک خنجر

شاها چه سازم مادر تو حضرت زهرات

او عصمت کبرات او محبوبه الاهات

واجب بود تکلیم او بر امتان بیشتر

او دخت پیغمبر مداح او چاکر

از مصیبت حضرت ع اصغر

شیرخوار اصغر من نور چشم تر من

شاه دین گفت که ای نور چشم تر من

شیرخوار اصغر من

کشته راه خدا غرغره بنجون اصغر من

شیرخوار اصغر من

آب از تیر جفا خوردی سیراب شدی

یا که در خواب شدی

برده خاموش تو یکسره هوش از سر من

شیرخوار اصغر من

گلوی نازک خشکیده تو شیر نداشت

طاقت تیر نداشت

6

کاش این زدی حرمله بر پیکر من

شیرخوار اصغر من

مادر زار تو در خیمه بود چشم براه
با دو صد ناله و آه
بیخبر زانکه شدی کشته تو اندر بر من
شیرخوار اصغر من
با چنین حال ترا گر به برم نزد رباب
گو چه گویم بجواب
گر بپرسد چه گنه داشت شه اصغر من
شیرخوار اصغر من
بود امیدم که تو فارغ شوی از رنج و محن
باز گردی بوطن
تا شوی مونس صغرای حزین دختر من
شیرخوار اصغر من

چون تو ای جان پدر پیش تر من ز جهان
میروی سوی جنان
بسوی خط رسل باش تو پیغمبر من
شیرخوار اصغر من
تو که ای جد کبار از ستم لشکر شام
جان سپردند تمام
یاورانم همه در پیش دو چشم تر من
شیرخوار اصغر من
یکنفر مونس و همخوار نمانده است مرا
اندر این دشت بلا
نیست جز زینب و کلثوم دیگر یاور من
شیرخوار اصغر من

ایضاً از نوحه حضرت علی اکبر

گفت اگر به عقاب آه ندارم خبرم
بر سانم بحرم زانکه بود منتظرم
مادر خون جگرم — بین بچشمان ترم
از جفا و ستم قوم نمانده نفسم
باد بپا فرسم
آرزویم بود این بار دیگر تا نگرم
مادر خون جگرم
منقذ از تیغ ستم فرق سر مرا بشکافت
جُرم از دل بشتافت
برسان تا نگرد زخم سر و چشم ترم
مادر خون جگرم

شاید آبی برساند بگلوی من زار
تشنه ام من بسیار
رحم از مهر گذارید بجراحات سرم
مادر خون جگرم
ایخدا سنگ اجل شیشه عمرم بشکست
چاره ام رفته ز دست
کن عطا صبر تو بر مادر دل پر شررم
مادر خون جگرم
ای صبا گو تو بلبلان حزین با تن چاک
اکبر افتاده بخاک
خوش لب النون زوفا یکدمی آبی زبرم
مادر خون جگرم

گر بلبلای حزین کز زحمات مه و سال
بنایم تو حلال
که به تن طاقت آرام نمانده دگرم
مادر خون جگرم
آرزویم بود تو را تا نگری شادی من
شب دامادی من
بنهاده به برم خلعت و تاجی بسرم
مادر خون جگرم
دست و پایم بنگر رنگ ز خون جلی خضاب
شادیم گشته عزا
جلوه ام گور و کفن خلعت شادی به برم
مادر خون جگرم

دم
ای ع ابروی یادلدی یادلدی
ای مه انوری یادلدی یادلدی

یا ع ماه ولدی دیده گشا برجی
کن تکلم بمن ای تازه گل فرخ من
غنچه لب بگشا باز بده پاسخ من
که ز جانم شده آرام ع یادلدی

تاب نارم که نگرم چشم تو در خون نگرم
پاره پاره تنت از خنجر و پیکان نگرم
بروی خاک طپا چشم تو در خون نگرم
۹ با چنین چهره گل ناع یادلدی

یا علی دیده گشا حال مرا زار ببین

نعمت اولاد دیده گهربار ببین

ناله مادرت ای نوگل بیمار ببین

روزش از هجر تو شد شام علی یا ولدی

دم

ای برتازه جوان یا ولدی یا ولدی

ای مرا روح روان یا ولدی یا ولدی

ایضاً ذم حضرت علی اکبر

لعنت اگر به عقاب آه ندارم جرم

برسانم بجرم زانکه بود منتظرم

مادر خون جگرم   پی بچشمان ترم

از جفا و ستم قوم نمانده نفسم

باد بپا [illegible]

آرزویم بود این بار دیگر تا اندرم

مادر خون جگرم

[illegible] از تیغ ستم فرق ترا بشکافت

۱۷ [illegible] ازدل بشکافت

برسان تا نکرد زخم سر و چشم ترم
ما در خون جگرم
شاید آبی برساند بگلوی من زار
تشنه ام جان بلب آید
مرهم از مهر گذارید بجراحت سرم
ما در خون جگرم
ای خدا سنگ اجل شیشه عمرم بشکست
چاره ام رفته ز دست
کن عطا صبر تو بر مادر دل پر شررم
ما در خون جگرم

ای صبا گو تو بلبلان حزین با تن چاک
از پر افتاده بخاک
خوش که الحال ز وفا بلدی آید بسرم
ما در خون جگرم
ای بلبلان حزین گر ز زحمات همه سال
بنمایم تو حلال
که به تن طاقت آرام نمانده دگرم
ما در خون جگرم
آرزو بود ترا تا نگری شادی
شب دامادی

بنمائید به برم خلعت دامادیم
مادر خون جگرم
دست پایم بنگر رنگ ز خون حنائی
شادیم گشته عزا
حجله‌ام گو بکَن خلعت شادی به برم
مادر خون جگرم

۱۱/

با همین حال که نو سو جامم آمده ع
۱۲ ... ماه آمده

بماند به بر من خلعت و تاج سرم

[illegible]

ذالجناح

گفت ای زینب به خنده چه شد تاج سرم

ای فرس بی پدرم

خبر تازه اگر هست بمن باخبرم

ای فرس بی پدرم

زین بسر گشته و اینم حالت افتاده چیست

چشم خونبار تو چیست

آتش آه تو ای اسب بدل زد شررم

ای فرس بی پدرم

با چنین حال که تو سوی خیام آمده ئی

۱۲ بی امام آمده ئی

کوئی یا کرده ملک خاک تیره بسرم

ای فرس کو پدرم

من که از سوز عطش مرغ دلم گشته کباب

نکنم خواهش آب

بار دیگر اگر آری پدرم را به برم

ای فرس کو پدرم

اگر آورده‌ای از آن بابا [illegible] شیون از شش

خبر مرگ حسین

وای بر حال من و عمهٔ خونین جگرم

ای فرس کو پدرم

گریه کن یا ز غم جد پدر

یا ز در بدر

یا با این درد که با شمر و سنان هم سفرم

ای فرس کو پدرم

بلکه از کربلا سوی نجف کن گذری

بعلی ده خبری

گو که ای شاه ترا قاصد آرد بسرم

ای فرس کو پدرم

برو از دشت نجف با دل غمگین ملول

سوی قبر پدرم

توبه شد کشته حسین تو به پیش نظرم

ای فرزند تو پدرم

سر بیافتد بدر خانه عزا گذرت

با دل پر شرر حسرت

ملک او را تو خبردار ز قتل پدرم

ای فرزند گل پدرم

نوحه حضرت قاسم

قاسم نو گل خدا نور چشم مجتبی نو گل باغ هدا

قاسم نو گل خدا نور چشم مجتبی تو گل باغ هدا

در زمین کربلا چون دید آن رعنا جوان

بیکسی عم خود شد در خیل تشنه لبان

آمد اندر خدمت او با صد آه و فغان

با ادب بوسید دستش گفت ای شاه هدا

قاسم نو گل خدا

ای عمو جان شد دلم از این جهان زار و ملول

از بهر دم رخصتم ای میوه باغ بتول

تا روم در رزم این قوم ستمگار و جهول

تا ببینی برفت در برت ما شرا ازدها

قاسم نو گل خدا

آه از خدا ای چشم مجتبا تو مگر ...
داده زهرا در اندم شد دلش از غم بجوش
شد ز دل تاب تو آتش کرد آغاز خروش

مادر قاسم بپا این عشرت فرزند خویش
زینبا جمع آور این اهل بیت سینه ریش
تا بعقد قاسم آرم دختر دلبند خویش
لیکن چنین کرده وصیت بر قاسم مجتبا
داد بیداد امان افغان صد آه فسوس
ز جفای کوفیان بدتر از گبر مجوس
تشنه لب در حجله داماد حرم با بی عروس
این چنین شادی کی شد جز بدشت کربلا

در کجا بود [illegible] آن شاه [illegible] یوم [illegible]
در زمین کربلا تا چه [illegible] مثال [illegible]
[illegible] تماشای او [illegible] از دو سرو [illegible]

کاش میبودی حسن آنروز اندر نینوا
قاسم نو کدخدا یادگار مجتبا

ناگهان برخاست بانگ المبارز آن زمان
شد بلند از جای خود قاسم بصد آه و فغان
زد عروسش دست بر دامن بچشم خون فشان
که پسر عم در کجا خواهی روان شد از وفا
قاسم نو کدخدا یادگار مجتبا

گفت ای دختر عم از بیداد از
بین که بابت هست در این دشت تنها
میروم از جان کنم یاری آن شاه شهید
وعده‌ی دیدار ما شد روز جزا
قاسم نو کدخدا یادگار مجتبا

دیگرش نادیده قاسم را عروس مه جبین
تا در آمدم اهل بیت شده دیر
عمو در جلگه در قتلگه با چشم تر
قاسمش را دیده افتاده زپا

در وصف سید شهدا ع

شاه شهیدانم محبوب یزدانم
معنای قرآنم شاه شهیدانم

ای قوم کافر عروة الوثقای دینیم من
حبل المتینم من

من گوشوار عرش رب العالمینم من
حبل المتینم من

شاه شهیدانم
محبوب یزدانم

السابقون السابقون آمد بشأن ما
بر خاندان ما

جبرئیل نازل شد ز حق
بر خاندان ما بر گرد دامان ما
معنای قرآن سر به سر باشد بیان ما
هم ترجمان ما

هم معنی قرآن سر بسر خاندینم من
آ حبل المتینم من

شاه شهیدانم محبوب یزدانم

گر اعتقادی هستتان بر آیه قرآن
ای قوم بی ایمان

نازل شده برشان ما آیات الرحمن
هم علم القرآن
ایا نیم وی معنی یاقوت و المرجان
والنحل و رومان
هم زاده پاک امیرالمؤمنینیم هی
حبل المتینم وی
شاه شهیدانم محبوب یزدانم

جدم محمد خاتم پیغمبران باشد
فخر زمان باشد

بابم هی سالار دین انجلان باشد
شاه جهان باشد
وی مادرم خیرالنساء فخر زمان باشد
زیب جنان باشد
امروز با غم یار و بی یاور معینم وی
حبل المتینم وی
شاه شهیدانم محبوب یزدانم
سلطان قرآنم شاه شهیدانم

اکنون که از ظلم شما وی بی مددگارم
۱۸ بی یار و غم خوارم

شد گسسته از ظلم شما اصحاب و انصارم
بر علم دارم

یک قطره آب دیده از بهر بیمارم
آن زار افکارم

هم زینت آغوش ختم المرسلین بودی
حبل المتین بودی

شاه شهیدانم   محبوب یزدانم
معنای قرآنم   شاه شهیدانم

ای هم سفر زینب   رفتیم خدا حافظ
ای تاج سر زینب   رفتیم خدا حافظ
ای پادشه خوبان   ای تشنه لب افغان
از کوی تو با افغان   رفتیم خدا حافظ
ما جمع پریشانیم   سرگشته و حیرانیم
بر ناقه عریانیم   رفتیم خدا حافظ
گر مانده ترا پیکر   در کربلا بی سر
ما [illegible] خنجر   رفتیم خدا حافظ
در این سفر پر غم   ما را نبود همدم
با این همه نامحرم   رفتیم خدا حافظ

ماندی تو سردارت عباس علمدارت
با چهره پیدارت رفتم خدا حافظ

ماندی تو در این صحرا با اکبر مه سیما
تا شام در بلا رفتم خدا حافظ

رفتم چو در بطحا داریم خون البها
از دختر تو صغرا رفتم خدا حافظ

ایذا کرده دل خسته با خاطر بشکسته
چون او بمن دل بسته رفتم خدا حافظ

وداع حضرت زینب

زینب مضطرم الوداع الوداع
مهربان خواهرم الوداع الوداع
دردم آخرم حالیا لرزه حرم
آمدی در سرم الوداع الوداع
پس بیا جای مادر به بنده از وفا
چشم از خون ترم الوداع الوداع
مردان از بهر من بهتر از زنده‌گی
شکر بی یاورم الوداع الوداع
بعد از این زنده‌گی بهر من مشکلت
بی ۱۴ بر م الوداع الوداع

۲۰

یکطرف زخم شمشیرو تیر و سنان
برتن اطهرم الوداع الوداع
یکطرف شمر دو با تیغ کین آمده
تا ببرد سرم الوداع الوداع
رو بسوی خیمه ها تا نه بینی مگر
فنجر و خنجرم الوداع الوداع
تا چهل روز باشد تبو ام سفر
این سر انورم الوداع الوداع
گه یزید لعین چوب کین بزند
بر لب اطهرم الوداع الوداع

گاه اندر تنور جفا می نهد
خولی کافرم الوداع الوداع
میبرد سوی شام ندارد خبر
از غم دیگرم الوداع الوداع
امشب از تیغ کین ساربان ببرد
دست از پیکرم الوداع الوداع
رفتی از کربلا چون سوی وطن
در بر دخترم الوداع الوداع
گو بصغرا ملش انتظار پدر
ای مه انورم الوداع الوداع
وعده ما و تو در ریاض جنان
خدمت مادرم الوداع الوداع
روز شب یا... سوگواری کنید

۲۱

نوحه ابوالفضل ۴

دم:

عباس نوجوانم سقای کودکانم

بنگر بحال زارم ای نور دیده گانم

بانعش عباس جوان سلطان مظلومان

فرمود با افغان

قم برادر جان

بینم چه گونه پیکرت در خاک و خون غلطان

از کینه عدوان اکنون برادر جان

بنگر غریب و بیکس و بیاعم خارم

بی علمدارم یار مدد کارم

خرم بدم در خیمه گه دل یاوری دارم

برادری دارم عمو پروری دارم

مانند عباس جوان شیر نری دارم

نام آوری دارم مه پیکری دارم

پشتم شکستی از غمت از دیده خون بارم

بی علمدارم یار مدد کارم

پاس حرم مصطفی شبها ترا کارت بود

آخر کارت بود شغل شعارت بود

از وعده اهل زنا پس سطح عمارت بود

تا آنکه جان کردی فدا در راه دادارم

بی علمدارم ۲۲ یار مدد کارم

ایضاً نوحه ابوالفضل ع

چون علمدار حسین حضرت عباس رشید
ناله العطش اهل حرم را بشنید
رفتن از دل صبر و تاب زان فغان التهاب

چون علمدار حسین بیکسی شاه بدید
یکطرف العطش ناله طفلان بشنید
گفت ونا ؟ تو بده اذن جد الم الکنون
دست بازو بگشایم بر فرقه دون
داد مردی بستانم من از این قوم لعین
یکنفر زنده نبگذارم از ایشان بزمین

گفت وای جان برادر ای علمدار منی
از میدان بروی پشت مرا میشکنی
گر میشوی از لشگر ای تمام نشانی
زود تر قطره آب بصغیران برسان
مشک بر دوش روان شد بسوی شط فرات
لشگر کفر بر او حمله ور از جهات
پور حیدر چه بدید نعره از دل بکشید
گفت ای بسیار از آن قوم لب آب رسید
مشک پر کرد بردوش شد ز فرات آن سرور
دور او را بگرفتند تمام لشگر

گفت و بن سعد آن آب رسانند بخیام
وای بر حال شما ای سیه کوفه و شام

حمله میکرد چو حیدر ز یمین و ز یسار
گشت از آن قوم بسی تن که نیامد بشمار

ز کمین سنگ دلی جانب عباس بتاخت
ضربتی زد که از او دست ز بازو انداخت

ظالم دیگری از طرف چپش کرد ستیز
دست چپش را ببریدش او دم خنجر تیز

دم
شد امیدش نا امید وای عباس رشید
شد امیدش نا امید وای عباس رشید

تیری از شصت یکی کافر مردود گسیخت
مشک آبی که بدستش بد جان جمله بریخت

تیرباران بنمودند تن اطهر او
هدف تیر بلا ساخت فلک پیکر او

ظالمی گفت تو ای شیر ژیان خیره مباش
گشتی امروز تمام ای سردار ای عباس

می طلائی تو امروز چنان خواهم کرد
نا داری تو امروز عیان خواهم کرد

دم
آه فریاد فغان از جفای ظالمان
آه فریاد فغان از جفای ظالمان

این بگفت و شد روانه گشت بلند
شور محشر بصف کربلا در افکند
گلگون دل که از او بخبر بطپید
زد بفرقش که زتن سر بزمین در غلطید
ناله زد جان برادر بنگر حال مرا
رفتم از دست تو خواهر و اقلیم نجات

نوحه رقیه در خرابه
گفت و زار کنج خرابه بد صد آه فغان
از ناز پرورد حسین آن گل گل زار جان

گفت عمه ای عمه دیده خونین جگرم
عمه جان کی پدرم
از آمد ز سفر پس چه شد آن تاج سرم
عمه جان کی پدرم
آمد از مهر مرا بر سر زانو بنشاند
بر رخم اشک فشاند
گاه بوسد لب خشک و دگهی چشم ترم
عمه جان کی پدرم

لیک از حال من بزار نه از روی سؤال
نه برای دو بجال

شور خوسا

ای تشنه غرقه بخون در بغداد بستر تو
جان مادر بغداد تو چشم تر تو
جان مهمان نشنیده دارد کسی تا کنون
مطبخ خدا دوان گشته چرا بستر تو
آخر ای خسرو مظلوم گناه تو چه بود
که لب تشنه بریدند سر از پیکر تو
سرت اینجا و تن پاک تو در کرب و بلا
به سرت گریه کنم یا به تن اطهر تو
ای تشنه تشنه چرا بیکس تنها شده‌ای
گو چه شد تمام داماد اکبر تو
گیسو اینکه زدم شانه بصد عزت و ناز
غرقه بخون کرد چرا تا طل بد اختر تو
منکه از بهر تو اینگونه پریشان شده‌ام
وای بر حال دل خواهر غم پرور تو
چشم بگشا و ببین مادر غم پرور تو
با هزار صد آه و فغان آمده اندر بر تو
بی پی دیدنت از مرز آمده‌ام
خبر آورده‌ام ای سر زتن اطهر تو ۲۶

یکسر از کربلا تا بتو آمده ام
با صد آه و فغان آمده اندر بر تو
آه و فریاد و فغان از جفای کوفیان
از شرارت سرّ خداوند رخت آیهٔ نور
تو کجا خانهٔ خولی تو کجا خاک تنور
بتو این مطبخ ویرانه مبارک باشد
منزل تازه و این خانه مبارک باشد
سر تو کوفه و چشمت بره کربلاست
گوئیا دیده‌ات از پی نگران اسراست
که همه با شر خنجر و با حال فکار
چون اسیران تتاری بروی ناقه سوار
اگر از حالت آن غمزدگان بیخبری
یا اگر کرده بتو درد ایشان اثری
باش آسوده که فردا همه آیند برت
سر بسر کوچه و بازار ز دنبال سرت
بر نیزه چه خورشید شرر افکن توست
هر کجا میروی اندر عقبت خواهر توست
دخت جان دی از این قصه که در کربلا
با لب تشنه بریدند سرت را ز قفا

تا بگویم چه در این راه چه آمد بسرم
عمه جان کو پدرم
دیدی آخر پدرم آمد و دل شاد شدم
ز غمم آزاد شدم
نکند بار دیگر عزم سفر کرده پدرم
عمه جان کو پدرم
پدرم عمه چرا از دل زار آمده بود
اشک بار آمده بود
خبری تازه اگر هست بکن با خبرم
عمه جان کو پدرم
بلکه دیدست مرا با سر عریان و فگار
بروی ناقه سوار
یا شنیدست با شمر سنان همسفرم
عمه جان کو پدرم
پدرم گر ز سفر آمده کو البرسی
آن همه انگوری
کو بیشتر عمه که آن ماه نیلی سیرم
عمه جان کو پدرم

زمینه قتلگاه

ای لعینان دُرِ عزیز برده‌ام العطش
آه از سوز عطش
زینت عرش رسول آمده‌ام العطش
آه از سوز عطش
ناسلمانان نیم من زاده پیغمبرم
هست زهرا مادرم
هر چه باشد میهمان در این دیارم العطش
رحمی آخر بر من این چشم خون بارم کنید
بر دل زارم کنید
چون غریب و بیکس و با غم گسارم العطش
آه از سوز عطش
چون شما را این زمان جز کشتنم مقصود نیست
تشنگی از بهر چیست
پس که خود اکنون بحال احتضارم العطش
آه از سوز عطش
بهر قتلم نیست حاجت نیزه و شمشیر کین
من که میرم یقین
ز فراق اِبن نصیرین غزارم العطش
آه از سوز عطش

تا که دارم داغ عباس جوان در دل نهان
گشته قدم چون کمان
رفته از دل تاقت صبر و قرارم العطش
آه از سوز عطش

آخر بی رحم مردم مرغ روحم شد کباب
از پی یک قطره آب
موج زن شط فرات اندر کنارم العطش
آه از سوز عطش

ای ستمکاران ظالمان از که سفیه گشته‌ام
یا که من کافرم
بشنوید از اهل روم زینها بارم العطش
آه از سوز عطش

زار زار غمدیده ای با جسم عطش بر زنا
روز و شب دارد عزا
بر امامم خشک چشم اشکبارم العطش

در مصیبت امام حسن ع

آه و فریاد فغان از جفای ظالمان
زین مصیبت شیعیان خون دل گریان
دارم مصیبت باز یاد درد والم
نغمه زن شد بلبل بستان غم
از غم شاهنشه کون ومکان
خون دل دارم روان از دیده گان
حجت یزدان امام مؤتمن
نور چشم مصطفی یعنی حسن
نیمه شب آرام جان ع بو تراب
خاست تا از جان نشانه آشهاب

ریخت از آن کوزه آتش درون
جای آب آتش بکام خویش چون
از گلو تا رفت آتش در جگر
زد بجان آن آتیش آبش شرر
بهر شیعه از دل ذار سوزناک
و مصیبت ببر آنم یاد خاک
از جدای آن امام مؤتمن
اهل بیت مصطفی از مرد زن
خاستند از خاب با صد اضطراب
آمدندی نزد آن عالی جناب
لیک طاقت از تنش بیرون شده

رنگ رخسارش ز درد [illegible] گون شده

که فلک بر فرق زینب خاک بیخت

مجتبا زآه دل از ام کشیحت

شاه مظلومان حسین تشنه لب

گفت ازجا بار دیگر با [illegible]

یا اخا حالم ببین   حال احوالم ببین

کرده خون از دیده حق بین روان

شه بیا این برادر با فغان

دید آن نور خداوند جلیل

ازجهان کرده است آهنگ رحیل

از دل پردرد افغان برکشید

آن برادر را چو جان در بر کشید

عاقبت از کج روی آسمان

خون شدی از دیده عالم روان

ریختن از حلق سلطان زمن

لخته خونین جگر اندر لگن

ناله‌ها از آل طاها شد بلند

در زمین آسمان شور ما فکند

آه فریاد و فغان   از جفای ظالمان

زینب را محنت نصیب مبتلا

فرقه دریای اندوه و بلا

دست زد از فرق خود عمو کشید
پیرهن را تا بدامن بر درید
قیروان تا قیروان از اهل زمین
گه شنیده که کند ظلم این چنین

خطاب بی بی زینب در قتلگاه

شاه بی لشکر حسین یا اخا الحسن الغریب
کشته تیغ شنیم یا اخا الحسن الغریب
شهریار عالمیم یا اخا الحسن الغریب
خون روان از هر عضوی حسینم یا اخا الحسن الغریب

لیسَ لی اُنصرُ مُعینی یا قتیلَ المشرکین
قُل اِلکونَ اُختُکَ بنتُ امیرُالمؤمنین
قُم اَخی ما نُظُرُ عَلَینا یا شفیعَ المذنبین
مِنکَ اَ سئلتَ اِذا اَنتَ لِمَ لا ما تُجیب
ای برادر خاکسارم از جفا
هیچ بی غم گسارم دربه شام بلا
از دو دیده اشکبارم در زمین کربلا
این اسیران از اذل شد گریانا یا النصیب

کربلا هیج البلا من یوم جئنا ها جنا
اِنّا اَدری ۳۳

نوحه حضرت زهرا سیدة نساء العالمین

دم
آمد امیرالمؤمنین آن مظهر یکتا
بر سر قبر زهرا با چشم خون پالا

گفتا که رفتی زین جهان زهرا الوعصا
می‌مانده‌ام تنها ای مهربان زهرا

بعد تو شد زهرا بی مونس یاور
از گردش اختر ای دخت پیغمبر

بعد از تو با که راز دل گویم دیگر
ای عصمت داور ای مهربان زهرا

بعد از تو زهرا چون کنم من با یتیمانت
طفلان گریانت با نور چشمانت

گریان حسین نالان حسن از سوز هجرانت
آن سرو بستانت ای مهربان زهرا

دم
ای دخت پیغمبر ای عصمت داور

زهرا بروی خاک خفتی زنده ماندم من
اندر کفن کردمت ای عصمت ذوالمنن

جسم تو زیر خاک من درمانده گشت
شد گل شرم گل جری ای مهربان زهرا

بعد از تو زهرا خاک باد ابر سر عالم
نالم از این ماتم سوزم چه من هر دم

رفتی بسوی باب خود پیغمبر خاتم
افزوده شد دردم ای مهربان زهرا

۳۶

دم
ای دخت پیغمبر ای عصمت داور

بعد از تو زهرا بر من دنیا چه زندان شد
حزنم فراوان شد چون جسم بیجان شد
سکنی ترا در خانه ای عصمت ~~طوبی~~ یزدان شد
خونم ز چشمان شد ای مهربان زهرا

دم ای دخت

بعد از تو زهرا درد دل را با که من گویم
ترا کجا جویم قبر ترا بوسم
برگو جوابم از خواب ای یار نیکویم
آشفته چون مویم ای مهربان زهرا
زهرا چه پیش آمد مرا از نیلگون رویت
~~سوزد مرا پایم چنین از باد پهلویت~~
از حال پهلویت آشفته رویت
سوزد مرا پایم چنین از باد بازویت
از درد پهلویت ای مهربان زهرا

حلقه ماتم زنید در این عزا ای دوستان
از سرای رفت احمد خاتم پیغمبران
خون ببارم دم بدم شام صبح
در مصیبت ای زهرا از صبر
در عزا این خانه غم ریزم سر
از چشمان اشک بارم لاله گون

چون شدم از امر زهرا تحمل
تشنه باشد دل افطار ملول
از فراق فاطمه بنت رسول
بیقرار و واله دلها پر ز خون

بر سر قبرش بر فتن با فغان
با دل محزون چشم خون فشان
ناله زد از دل چه قمری در خزان
گر فقانش ناله زد گرد بیابان
گفت زهرا سر برار از قبر دهن
حال احوال امیر المؤمنین
از فراقت چون کنم من بعد از این
هجرتو زد آتشم بر جسم جان
دم
داد از درد فراق آه از درد فراق
آن محبتها که با من داشتی
آن مودتها که با من داشتی
زآن محبتها بجا بگذاشتی
بیکسم کردی میان دشمنان
دیده بگشا کن نظر حال حسین
حالت زار حسن آن نور عین
از فراقت روز شب در شور شین
میزنند بر سینه و سر هر زمان
گو دکانت دل بهمن
سر برار از خاک رو تهین
زینبت بر سر زند شام سحر
امه کلثومت حزین خون جگر

واله شیدا از داغت سر بسر
تنگ دا دیل بلند از این و آن
در بقا از دعائم شد تیم
در بقا جمله گشتند دل حزینم
با غم و درد و الم گشتن مقیم
آه از درد فراغت ای عمه جان
یکنظر نما بحال شعبان
پیرن زدانمنت بر سر و سینه زنان
در عزایت زاگران پس نوحه خوان
فاصه واصل ای که دم زد با فغان

نوحه حضرت امیرالمؤمنین ع

کشته تیغ جفا مظهر خلاق مجید
پیتوای شیر خدا قامت اسلام خمید
یا ع ایکه تو بودی پدر ما ضعفا
بعد تو خون زد چشمان خلایق به چکید
تیغ ابن ملجم حران چونکه رتو فرق شکافت
وات دین نمبر زمین غم عظا بطپید
قامتت چون بلم زلین دریم خون شد طان
زینب از داغ پدر جامه ماتم بدرید
چونکه جبرئیل امین گفت ع قد قتل

سوی بالین حسن زینب عمه دیده دوید
گفت ای جان برادر رو نما خیز زجا
بهر من از راه جفا بر سر خواهر چه رسید
ناله قد قتل میشنوم من ز سما
گو بیا باب کبارم ز جفا گشته شهید

نوحه حضرت موسی بن جعفر ۲

در گوشه زندان دادی دم ملک آخر
منزل با آه غم بر موسی جعفر
خون در جگر کردی هم در بدر کردی
در گردن زنجیرش آورا که مشوا بود
گردی چرا اشهرم از چرخ کین پرور
بودش روا که ظلم بر حجت هفتم
در زیر کنده نهاد از کین سران سردر
گردن فلک آخر بکی ظلم که پایان
در غربت آوردی شاهنشه حیران
از کینه جا دادی در گوشه زندان
زهرا از این ماتم شد در جهان نالان
محزون از این غم شد حیدر شه مردان
شد نیلگون در بر در عرش پیغمبر

از ظلم که کردن شوم ستمگردار
شد پیدا از کین معصومه اطهار
زین ماجرا گردید از دیده گان خون بار

چون این مصیبت شد نیز در رضا اخبار
جاری زمان چون گردان فلک داور
شد عازم بغداد با دیده گان تر
آه از دمی آمد آن شهریار دین
بالین باب خود با حالت غم گین
خاکش بود بستر و خشتش بود بالین
چهره نشرا از زهر ستم زلگین
زده در آن زندان با حالت مضطر
دم
در گوشهٔ زندان آن خسرو خوبان
چون نی لب بختش شد سرنگون از غم
در خاک غلطان شد آن سرور عالم

هم چون شیعیان شد بانگ آن همدم
در زیر گنبد جانرا سپرد از غم
در غرهٔ بغداد شد رأیت ماتم
چون نعش پاکش شد از کین بر زبر
این قصهٔ جان سوز چه در میان آمد
اندم خبر از غم بر شیعیان آمد
بر شیعه زین ماتم از نی فغان آمد
غوغا آتش و جان زین داستان آمد
از بهر تشییعش پیر جوان آمد
بر جسم جوان آمد آن تازیت پیکر

دم

ای آه و واویلا ازکینهٔ اعداء
داد از جفای این روزگار دون
چون جسم آن سرور از کینهٔ روان
بر دوش جبر آمد با حالت محزون
شد مجمع حاضران شیعهٔ دل خون
تا آنکه بردارند آن مظهر بیچون
شد تنگ واویلا بر کنید اخضر
یارب حق موسی آن جبر و خوبان
حق نمربش در گوشهٔ زندان
اصلاح کارما کن از ره احسان
از مرحمت یارب بخشا ز ما عصیان
خاضع بود مجرم از خالق ده جان

شهادت حضرت امیر

دم

چاک عزا بر شر کنید شیعیان یکسر
شد کشته تیغ جفا ساقی کوثر
آن شهسوار لافتا شاه قنبر
و آن سرور اهل یمین هل اتی مظهر
منشق چو فرقش نمود زاده ملجم
شد قامت جن و ملک زین مصیبت خم
اوضاع عالم شد همه درهم و برهم
از داغ زینب اندر غم جامهٔ ماتم
آمد بتنگ قد قتل با اهل چشم تر

کای خلق عالم کشته شد حجت یزدان
از ظلم ابن ملجم لعین شد نخوان [?] سلطان
شاهنشه ارض و سما خسرو خوبان
سرحلقه اهل بقا مرکز ایمان
فرقش دو نیم از تیغ کین شد نخود غلطان
شد نماقبت کاش روا چرخ حزن پرور
کشتند مرتضی را ابن عم مصطفی را
در تحت محراب و دعا او فتاد از کین
مولا بمولا از جفا با رخ خونین
از تیغ ظلم اشقیا آن مظهر آیین
فرق سرش شد جدا تا شد پاره دمین
شد بر طرفش آن طراب سرا ایان
شد قدا شد سرنگون واتیش زمین
چون صوت جبریل امین شد خلق آشنا
ما بین افلاک زمین با دل افکار
پریشان شد از جفا روز روشن تار
از هر طرف از سینه چرخ کج رفتار
غمگین سوی مسجد شدند دیده گان خونبار
دیدند اندر بحر خون حیدر صفدر
در بحر خون غلطان آن خسرو خوبان
دایم ز غم اید دوستان دیده نمناک
از سینه دیرینه گردش افلاک
شاه شهیدان چون ز زین با تن صد چاک

افتاد از راه جفا بر فراز خاک
آیا چه بر زینب گذشت با دل غمناک
غلطان به خاک خون چه دید شاه بیکس
شد فرقه در خون از جفا سبط پیغمبر
بی یاور و بی اقربا زاده حیدر
زینب شد از داغ حسین نکو آن معجب
از خیمه که بیرون دوید با چشم تر
بر سینه شه خون بدید شمر بداختر

سلام سیده ملک قانون
بنت خیر الورا اسلام اسلام
بانوی سرا اسلام اسلام
ابر این آستان در پناه آمدیم
از ره التجا اسلام اسلام

حق جد کبارت رسول امین
خاتم انبیا شافع المذنبین
حق ابن عمش آن امام مبین
یعنی اهل ابا وارث المرسلین
حق زهرای غم پرور لغمین
لطف فرما بر این مجمع مسلمین
درد ما کن دوا اسلام اسلام
اسلام ای گل گلستان رسول
عصمت کبریا یادگار بتول
از تلطف نما حاجت ما قبول
تا که گردد بمار حمت حق نزول
زانکه ما را نباشد بجز این حصول

حق ہا بت مکن ما را از غم ملول

ای بغم مبتلا السلام السلام

السلام ای محبین بنت هفتم امام

موسی جعفر ان شهریار انام

ما له هیچ درایں محضر از خاص و عام

جملگی کرده ایم از دنیا ازدحام

کثرت دردمان برده از کف دوام

چون تو کنی درد ما را دوا بتمام

یا طبیب ارجا السلام السلام

~~بر تو باد از ما سلام بقعۀ خیر الانام~~

بر تو باد از ما سلام ای بقعۀ خیر الانام

السلام ای بقعۀ ختم پیغمبر السلام

السلام ای عصمت باغ کوثر السلام

السلام ای دختر خاتون محشر السلام

السلام ای نو نهال باغ حیدر السلام

السلام ای نسل پاک شاه قنبر السلام

السلام ای شده دور از برادر و یاور السلام

السلام ای آنکه مدفون گشته در دور بلاد

از جفای ظالمین بی یاور و بی اقربا

السلام ای صاحب الکربه قرین بلا

جمع بره تمانت کرده روی التجا

بیکسانرا دادرس شو ایت یا اخت رضا
حق بابت موسی جعفر امام رهنما
حاجت ما کن روا از لطف یا بنت امام
بر تو باد از ما سلام بقعهٔ خیر الامام
درد ما را تمام کن دوا از خاص و عام

ما ضعیفان دردمندیم از جفای روزگار
بلکه نا فرمان حق گشته از ما آشکار
نیز بسبب عصیان ما ما را نموده شرمسار
چون کم داری آبرو در درگه پروردگار
عاصیانرا شو شفیع اکنون تو از خورد و کلان
حاجت ما مرستان را از ره احسان بر آر

هیچ مکن محبوس ما را حق آباد کبریا

ای خدا ما را باشد چشم پیغمبر بخش
فرق باریک را بچون نار حیدر بخش
نوجوانان را بشه زاده یعنی اکبر بخش
این عزاداران برای دخت پیغمبر بخش

یا ابوالفضل ای علمدار رشید
از کرم منما تو ما را نا امید
حق بابت ای علی المرتضی
از خدا تو بنما طلب حاجات ما
دردمندان درد شان
بنما دوا

فرض بفرما حاجات ما را ای ابن علی
درد ما را علاج کن ای ... مسیح

۴۴

بار الها حق شاه لافتا

حق فرزندش حسن سرجدا

بحق هر یک را به سلطان شهدا

حاجات ما از عزا

نفضلت دا

بحق خداوند قبول از ما

عیقبا

رحیم بهار خند بر ما هم در این. دنیا هم در آن

با گنهکارم عفو کن مارا ما خطا کارم عفو کن مارا

از اما از خطاکار سطرکن ما خون سار

عطا ما خلعت عزت داران عفو ما

با گنهکارم عفو کن مارا ما خطاکارم عفو کن مارا